

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سردبیر: آرش کمانگر شماره 226 یکشنبه 24 آبان 1383 14 نوامبر 2004

عرفات مرد ؛ اما آرمان آزادی و
استقلال مردم فلسطین زنده است !

موضع ما ، پیرامون
بحران هسته ای !

ص ، 2

میز گرد رادیویی پیرامون
مسائل سیاسی ، اقتصادی ایران
با شرکت خاتم یاسمین میظر و آقایان
فریبرز رئیس دانا و محمدرضا شالگونی

= بخش اول = صفحه 10



مقامات حکومت خودگردان فلسطین در کرانه غربی رود اردن صبح امروز اعلام کردند که یاسر عرفات ساعت 4/30 صبح به وقت محلی (3/5 به وقت اروپای مرکزی) در بیمارستانی در پاریس درگذشت .

زمانی که حدود 40 سال قبل با پایه گذاری سازمان الفتح توسط عرفات و یارانش؛ جنبش مستقل خلق فلسطین متولد شد؛ سازمان ملل مردم فلسطین را تنها به عنوان انبوهی آواره میشناخت که باید جیره ای برای زنده ماندن به آنان اختصاص میداد. اما اکنون در زمان مرگ عرفات تمام خیرگزاریهایی بین المللی از مرگ عرفات به عنوان رییس حکومت خودگردان فلسطین سخن میگویند و کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل ضمن ابراز تاسف عمیق از مرگ او میگوید: عرفات نماد آرمان ملی مردم فلسطین بود.

بی تردید در طی نیم قرن اخیر یاسر عرفات در این راه پیمایی پرشکوه مردم فلسطین در راه تحقق آرمان آزادی و استقلال نقشی برجسته در رهبری این حرکت حق طلبانه ایفا کرده است . او در بنیانگذاری سازمان الفتح در سال 1965؛ در تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین در سال 1969 نقشی موثر داشت و در سال 1974 به منزله نماینده مردم فلسطین و به عنوان عضو ناظر در سازمان ملل در حالیکه یک شاخه زیتون در دست داشت نطقی تاریخی ایراد کرد و هویت مردم فلسطین را در مجامع بین المللی رسمیت بخشید. و اکنون در لحظه مرگ عرفات و 30 سال پس از آن حادثه پرشکوه بیش از هر زمان برای مردم جهان روشن است که بدون پاسخ به خواست حق طلبانه مردم فلسطین صلح پایدار در خاورمیانه به دست نمیآید.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ؛ عمیقا خود را در غم و اندوه مردم فلسطین در اثر مرگ عرفات شریک میداند و ضمن تسلیت به خانواده او ؛ سازمان آزادیبخش فلسطین ؛ دولت خودگردان فلسطین و مردم ستمدیده و رزمنده فلسطین ؛ آرزومند است که مردم فلسطین با عزم راسخ و اتحاد مستحکم ؛ مبارزه پر شکوه خود را تا کسب آزادی و استقلال کامل با موفقیت بپیمایند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)



پیام تسلیت به سازمان
اتحاد فدائیان خلق !
در اندوه مرگ
نا بهنگام رفیق
فرشید شریعت
(همایون فرهادی)

صفحه 3

سخنی با فعالین حزب دمکرات کردستان
« مسیر رهایی مردمان ما ، از سازمانیابی
مبارزه با کلیت نظام میگذرد ، دخیل بستن به
بوش ، راه به ناکجا آباد است !! »

امیر جواهری لنگرودی صفحه 4

آنچه خصوصی ست ، سیاسی ست !
= پیرامون سمینار زنان ایرانی در کلن =
لاله حسین پور صفحه 6

* دیدگاه *

نگاهی به رابطه‌ی جمهوری با سوسیالیسم

= قسمت دوم =

فرامرز دادور صفحه 7

21 آبان 1383 - 11 نوامبر 2004

موضع ما پیرامون بحران هسته ای !



با صدور آخرین قطعنامه اژانس بین المللی که خواهان توقف کامل غنی سازی اورانیوم توسط جمهوری اسلامی در زمان بندی معینی گردید و نیز تهدید به کنارگذاشتن سیاست تعلیق داوطلبانه توسط جمهوری اسلامی و آغاز اقداماتی در رابطه با آن، بحران حول برنامه هسته ای ایران با اژانس و قدرت های بزرگ غربی وارد مرحله تازه ای گردید. هم اکنون گفتگوهای فشرده ای بین طرفین در اروپا جریان دارد و بیش از چند هفته ای به تشکیل اجلاس بعدی اژانس برای تصمیم گیری در این مورد نمانده است. باتوجه به ابعاد داخلی و بین المللی این بحران کمیته مرکزی سازمان در آخرین نشست خود تصمیم گرفت که خطوط اصلی مواضع خود را بشرح زیر به اطلاع عموم برساند:

قدرت های امپریالیستی و بویژه دولت آمریکا مصمم هستند که از تسلیح جمهوری اسلامی به سلاح اتمی به هر قیمت ممانعت به عمل آورند. هم اکنون شاهد شکل گیری یک اجماع جهانی حول این هدف هستیم. روند قبضه کامل قدرت توسط تمامیت خواهان، برملاشدن اقدامات پنهانی رژیم در طی سال های گذشته و افزایش دامنه تروریسم و تنش های موجود در جهان و بالأخره شکست اقدامات ممانعت طلبانه قبلی اروپا برای بازداشتن جمهوری اسلامی از ادامه برنامه های اتمی خود، زمینه حصول چنین اجماعی را فراهم آورده است.

شکست و ناکامی سیاست های آمریکا در عراق و منطقه و خلأ ناشی از آن، از یک سو پایوران جمهوری اسلامی را به الغاء معاهده سعد آباد و سودای دست یابی به امتیازات بیشتر ترغیب کرده است و از سوی دیگر گزینه دیپلماسی فعال با چاشنی سیاست ترکیب "هویج و شلاق" را بعنوان سیاست مقدم کشورهای غربی در برخورد با جمهوری اسلامی مطرح ساخته است. آنها آمادگی دارند برای دست یابی به هدف خود مبنی بر دست کشیدن جمهوری اسلامی از تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی، درپاره ای از عرصه های اقتصادی و سیاسی به رژیم اسلامی امتیاز داده و سرکوب ها و جنایت های آن را نادیده انگارند و جمهوری اسلامی نیز نشان داده است که با مانور حول این مسأله در جستجوی دست یابی به حداکثر امتیازات ممکن است. گرچه رقابت کشورهای اروپا و دولت آمریکا با یکدیگر همچنان وجود خواهد داشت، با این همه برای دست یابی به نوعی مصالحه آمریکایی- اروپایی در قبال بحران ایران و منطقه در حال چانی زنی هستند.

بی تردید اگر اقدامات و فشارهای سیاسی-دیپلماتیک به نتیجه مطلوب نرسد، توسل به اقداماتی از نوع دیگر، نظیر تحریم اقتصادی و حتی بکارگیری فشارهای نظامی بصورت بمباران تأسیسات هسته ای و فلج کردن صادرات از دریا و زمین و نابودی زیرساخت ها و خطوط عمده اقتصادی در چشم اندازهای آینده منتفی نخواهد بود. چنین کاری توسط دولت آمریکا حتی اگر در معیت کشورهای دیگر صورت نگیرد با سکوت حمایت آمیز آنان همراه خواهد بود.

جمهوری اسلامی که استراتژی دست یابی به سلاح هسته ای را بعنوان ابزاری برای تداوم حیات رو به افول خود، چه بعنوان سلاح بازدارنده در برابر تهدیدات خارجی و چه بعنوان " نعمت الهی" برای برون رفت از بحران موجودیت و تثبیت موقعیت لرزان خود برگزیده است، آنرا در پوشش شعارهای اقتدارمندی و دست یابی به تکنولوژی، امنیت و استقلال و در قالب "اهداف صلح آمیز" انرژی هسته ای به خورد مردم و جهان می دهد و

در شرایطی که کشور ما دارای یکی از منابع مهم نفتی و گازی جهان است، سرمایه های عظیمی را برای دست یابی به انرژی هسته ای و در واقع برای دست یابی به سلاح اتمی و "اقتدار اسلامی" و باج خواهی خود اختصاص داده است. و این درحالیست که حتی شرایط تأمین استانداردهای ایمنی برای استفاده بی خطر و مطمئن از راکتورهای اتمی در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی نیز فراهم نیست تا چه برسد به جمهوری اسلامی که باندهای درون حکومتی آن در شاخ و شانه کشیدن به یکدیگر و اپیماهای نظامی را در آسمان به پرواز درآورده و فرودگاه خمینی را مسلحانه به اشغال خود درمی آورند. در واقعیت امر رژیم ولایت فقیه با پنهان کردن هدف خود در پشت شعار منافع ملی، کل هستی یک کشور و تمام هست و نیست آن را در معرض یورش و تجاوز قدرت های بزرگ جهانی قرارداده است. و این سیاست البته با توجه به ماهیت و افسردگی و جنایت کارانه این نظام که تلاش می کند سرنوشت محکوم به فروپاشی خود را با سرنوشت مردم و سرنوشت کشور گره بزند امر عجیبی نیست. سیاستی که در عین جنایت کارانه بودن آن، اوج پوسیدگی، انگلی بودن و سرشت بحران آفرین حکومت را به نمایش می گذارد و یک بار دیگر این حقیقت را با صدای بلند خاطر نشان می سازد که حرکت به سوی آزادی و استقلال و توسعه و عدالت جز با سرنگون کردن نظام جمهوری اسلامی ناممکن است.

بی گمان این مهم تنها می تواند بدست خود مردم و با همت آنان صورت گیرد. تجربه نشان داده است که "دمکراسی" کالای وارداتی نیست و نمی تواند در کوله پشتی سربازان مهاجم وارد کشور دیگری بشود. گویانکه اتیکت "دمکراسی" برای آنان جز پوششی برای سرپوش گذاشتن روی مطامع امپریالیستی، هرگز چیز دیگری نبوده است.

نتایج فاجعه بار تجربه مداخله نظامی و نیز تحریم اقتصادی فراگیر و کور و غیر هدفمند را در موارد متعدد و بویژه در مورد عراق همه شاهد بوده ایم. تجربه نشان داده است که تحریم های اقتصادی و مداخلات نظامی قبل از هر چیز عملاً با تقویت نیروهای مستبد و واپسگرا مردم را خانه خراب کرده و برای دمکراسی هم چون سم مهلکی بشمار می رود. در واقع همانطور که جمهوری اسلامی با جاه طلبی های اتمی خویش مواضع نیروهای افراطی و کسانانی چون بوش را تقویت می کند و فضای مناسبی را برای آنها جهت حقانیت بخشیدن به سیاست های مداخله گرانه و میلیتاریزه کردن فضای بین المللی فراهم میسازد، بهمان اندازه سیاست های میلیتاریستی، تحریم های کور و همه جانبه و دیگر سیاست های مداخله جویانه آمریکا و دول دیگر، با دوقطبی کردن فضای جهان و بویژه جوامع مورد تهدید، موجب تقویت مواضع این گونه حکومت های ارتجاعی و تروریستی و

موضع ما پیرامون

در اندوه مرگ نا بهنگام رفیق فرشید شریعت (همایون فرهادی)

به : کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق

با تاثیری اندوه بار و تالمی عمیق ، از طریق اطلاعاتیه سازمان شما مطلع شدیم که قلب جوان و پر تپش رفیق فرهاد (فرشید شریعت) از فعالین و کادرهای مرکزی سازمان شما از حرکت بازماند و جان جوانش از دست رفت !

رفیق فرهاد نه تنها برای سازمان شما بلکه برای جنبش چپ ، رفیقی ارزنده و پرکار و با چهره بوده و است . رفیق عزیز در بیشتر مذاکرت دو جانبه و چند جانبه شما و حضور فعال داشته و همواره با سعی و کوشش دریغ ناپذیرش ، از دست آوردهای چپ و سوسیالیسم پشتیبانی میکرد ، قلب جوان رفیق فرهاد با جنبش کارگری ایران همواره می تپید!

سازمان ما بدین طریق تاجر خود از درگذشت رفیق فرشید شریعت (همایون فرهادی) را به فرزندان ، همسر و همچنین به کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و اعضای سازمان و دیگر فعالین چپ کارگری ، اعلام می دارد!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۹ آبان ۱۳۸۳ _ ۹ نوامبر ۲۰۰۴



سرکوبگر می شود. درحقیقت تحریم اقتصادی درحکم آتش زدن درختان جنگل برای دست یابی به شکار است.

باتوجه به مولفه های فوق و در راستای مخالفت همیشگی نیروهای مترقی و صلح دوست جهان با تسلیح کشورهای فاقد این سلاح، به موازات دفاع از خلق سلاح عموم دارندگان این گونه سلاح ها و محکوم کردن آزمایشات هسته ای جدید و انباشت زرادخانه های اتمی، تشدید رقابت های منطقه ای و جهانی و بکارگیری سیاست های دوگانه قدرت های بزرگ در برخورد با این مسأله (از جمله برخورد دوگانه و جانبدارانه امریکا با دو قدرت هسته ای خاورمیانه - اسرائیل و پاکستان -)، بر سوسیالیست ها و دمکرات ها و کلیه نیروهای مترقی و بشردوست است که بیش از پیش مواضع و اقدامات خود را حول محورهای زیرین متمرکز سازند :

- ائتلاف همه جانبه هدف ها و عواقب سیاست های ویران گرانه و بحران آفرین جمهوری اسلامی و ممانعت اربهره برداری رژیم از چالش اتمی برای تثبیت حاکمیت خود.

- مبارزه برای برچیده شدن همه سلاحهای کشتار جمعی و هسته ای از خاورمیانه و تبدیل خاورمیانه به منطقه ای عاری از این نوع سلاحهای مرگبار .

- ائتلاف معیارهای دوگانه کشورهای امپریالیستی در ارتباط با سلاحهای کشتار جمعی . این سیاست ، جنگ و بحران را در منطقه خاورمیانه نهادی ساخته و تهدیدی جدی برای صلح منطقه و جهان است.

- مخالفت با هرگونه مداخله نظامی و تحریم های کورو فراگیر اقتصادی و تلاش برای جایگزین شدن آنها با فشارهای سیاسی هدفمند و معطوف به حمایت ازدمکراسی و دفاع از حقوق بشرومبارزات و مطالبات مردم.

- بسیج افکار عمومی جهان در راستای درخواست از کشورهای غربی، در جهت اعمال فشاریه رژیم ایران بخاطر گسترش نقض حقوق بشر، و ممانعت از هر نوع معامله بر سر این مسئله .

افکار عمومی جهانی - این ابرقدرت جدید - اکنون بیش از پیش نقش یافته و می تواند و باید به نقطه اتکای ما مبدل شود. درعین حال لازم است اپوزیسیون با آن گونه کمک ها و معاملات کشورهای غربی با رژیم جمهوری اسلامی که موجب تقویت بنیه نظامی و اقتصادی و یا سیاسی حکومت اسلامی میشود، بطور فعال مخالفت کنند و در این رابطه بویژه با هرگونه معامله قدرت های امپریالیستی با جمهوری اسلامی حول مشروط کردن تعلیق غنی سازی اورانیوم درازاء نادیده گرفتن سرکوب و نقض حقوق بشردر جمهوری اسلامی و دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی دیگر، به مخالفت جدی بپردازند.

21 آبان 1383 برابر با 11 نوامبر 2004

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سخنی با فعالین حزب دمکرات کردستان

مسیر رهایی مردمان ما ، از سازمانیابی
مبارزه با کلیت نظام میگذرد ، دخیل بستن به
بوش ، راه به ناکجا آباد است !!

امیر جواهری لنگرودی

به فاصله يك روز دو ایمیل خبری دریافت داشتم ، اولی از
جانب سلطنت طلبان که با درشتترین حروف « تسلیمت به رای
دهندگان جان کری » در آمریکا را یاد آور شدند و دومی « پیام
شاد باش » دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران آقای مصطفی
هجری به « رئیس جمهور گرمی بوش » و ابراز خوشحالی
نسبت به پیروزی بوش در انتخابات اخیر ایالات متحده آمریکا !
همین جا یاد آور کردم : من نه به شخص " جان کری " و
دلپسنگی دارم و نه به " بوش " . اساسا در سیاست جهان
گسترانه ایالات متحده آمریکا ، به انتخاب بد و بدتر در شرایط
امروز و دکنترین کشور گشایی آنان ، سخت بی باورم !

در این میان نامه اولی سلطنت طلبان از پیروزی بوش در مقابل
رقیب و ابراز تأسف نسبت به رای دهندگان " جان کری" هیچ
تعجبی برابرم بدنبال نداشت . اما آنچه دبیر کل حزب دمکرات
کردستان مصطفی هجری برای پیروزی بوش نوشت ، پرسش
های چندی برابرم برانگیخت و تاثرم را از این همه گسست از
منافع محرومین کرد ، بطف سرایشی حمایت و پشتیبانی از
سرکرده تروزیسم دولتی و به نابودی کشاننده ملت های زیر
ستم در بخش وسیعی از کره خاکی و جهان پیرامونی ،
برانگیخت .

تاریخ مبارزات ملل جهان و کارنامه سیاه امپریالیسم آمریکا از
جمله : کودتا در شیلی بر علیه انده و در ایران بر علیه دکتر
مصدق ، همراهی با اسرائیل و سیاستهای ضد انسانی شارون
در مقابل ملت فلسطین ، حمایت از ژنرال مشرف در پاکستان و
نظامیان ترکیه ، بایکوت اقتصادی کوبا ، فشار بر دولت منتخب
مردم ونزوئلا و تهاجم افسار گسیخته به افغانستان و عراق به
بهانه مبارزه با " تروزیسم اسلامی " ، تاراج ثروت و منابع ملل
محروم در جای جای دنیا ، بروشنی هر انسان آزاد اندیشی را به
تفکر وا میدارد تا در باتلاق چنین موضعگیریهایی فرو نرود !

پرسشم اینستکه : این شادمانی آقای مصطفی هجری در
ابراز " خوشحالی مردم ایران علی العموم " و " مردم کرد
بالاخص " از بوش آنها برای " مردم جان به لب رسیده ایران «
چه جای خوش خیالی و خوش باوری را باقی می گذارد که به
این همه توحش و بربریت بوش و نئو محافظه کاران ایالات
متحده اعتماد کنند و برایش هورا کشند ؟

نیک بر آنم که مردمان جامعه ما تا به امروز به هیچ بخش از
اپوزیسیون ماموریت تشکر از کاخ سفید ، اتحادیه اروپا و دول
سرمایه داری دنیا را نداده اند . آقای دبیر کل مصطفی هجری در
پیامش از بوش تقاضا می نمایند که " در دوره دوم ریاست
جمهوری" اش ، برای تعیین سرنوشت مردم کشورمان از " کمک
جدی به مردم جان به لب رسیده ایران " برای
" سرنوشتی رژیم تروزیست و ضد آزادی و دمکراسی جمهوری
اسلامی " و " سرکار آوردن حکومتی دمکراتیک به جای آن " در
یغ نکنند !!

آیا میتوان به بوش پسر بعنوان ناجی در برابر مردم به جان
آمده " افغانستان و عراق " نگاه کرد تا این مهلکه را برای مردمان
کشورمان نیز ، نظاره گر باشیم ؟!

تا آنجا که به حافظه تاریخی مردم کشورمان بر میگردد و
همگان آنرا به خاطر داریم ، چنین ماموریتی نه به حزب دمکرات
کردستان و نه دبیر کل آن نیز داده نشده است که چنین

سیاستی را برای حیات تاریخ این برهه از مبارزات مردمان جامعه
ما رقم زند ، مردم کردستان که جای خود دارد!

صد البته این حق حزب دمکرات کردستان ایران است که به نام
خود ، اطلاعاتی دهد ، همچنان که در سر آغاز تهاجم امپریالیستی
بوش و تونی بلر و متحدان ریز و درشت آنان به عراق ، حزب
بیانیه ای در حمایت از ورود فوای دول متجاوز منتشر کرد . امروز
هم حزب دمکرات و هر جریان کرد دیگری می تواند هر آنگونه که
در سیاستش می گنجد به مانند دهها گروه سلطنت طلب و
گرایشات لیبرالی و ضد آزادیخواهی مردم ایران عمل کند ولی
همچنان که پیشتر هم آوردم : نمی تواند به نام " ایرانیان به طور
کلی " و " مردم کردستان به طور اخص " ابراز خوشحالی از
پیروزی " بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برای بار دوم
را با " پیام شادباش " و به نام مردمان ایران دیکته کند !

مردمان ما با هوشیاری و درایت تاریخی و با مقاومت و
ایستادگی چندین ساله خود به درستی دریافته اند ، که
جمهوری اسلامی نه آنزمان که ادعای مبارزه " ضد امپریالیستی
" اش ، گوش فلک را کر کرده بود و بخشی از "چپ و راست
«رازا با خود می کشید و نه امروز که با شکست اصلاحات و بن
بست هر نوع طرح استخاله گرایانه ، محافظه کاران در تلاشند تا
به هر طریقی ، پشتیبانی و حمایت از جناح بندیهای سیاستگذار
آمریکایی و دولتهای اروپایی را برای دوام و بقای خود در دستور
کارشان جای دهند و برای پیشبرد این همراهی از یکدیگر
سبقت می گیرند ، آزادیخواهان ایرانی هیچ وقعی بر آنان نمی
گذارند و جدی نمی انگارند شان و منافع خود را با منافع این
جواولگران غارت ملی در پیوند نمی بینند !

مردم کشورمان ایران نیک دریافته اند : تنها با اتکاء به قدرت
سازمانیابی جنبش های مبارزاتی خود پویه خویش و با قدرت
بابی سازمان یافته توده میلیونی اعماقی یعنی جنبش عظیم
زنان _ جوانان _ دانشجویان _ نیروی میلیونی دانش آموزان و
معلمان آزادیخواه و جنبش های مطالباتی پرستانان ، کارمندان ،
استادان ، روشنفکران آزاد اندیش و با اعتراضات گسترده
تهیدستان ، زحمتکشان و کارگران و نیروی میلیونی بیکاران _
سبیج میلیونی اقلیهای ملی و زیر ستم در راستای تعیین
سرنوشت خود دراتحادی داوطلبانه و برابر، شکل گیری اعتراضات
متشکل اقلیتهای مذهبی ، در پویه پایان بخشی به جدا سری و
در اتحادی مداوم و به هم پیوسته در مقابل کل حاکمیت ضد
مردمی و ضد انسانی جهت خود رهانی کشور بر بستر يك
مبارزه استوار و مستمر ، می توانند در حفظ استقلال و
تعیین سرنوشت خود بدون چشم داشت خدا ، شاه ، رئیس
جمهور مصلح و هر نوع برگزیدگان از ما بهتر به واژگونی این نظام
ضد تاریخی فائق آیند!

گروهها ، سازمان ها ، احزابی که ضرورت سازمانیابی چنین
مبارزه شتابان و هر روزه پر رنج طبقاتی در سراسر جامعه 70
میلیونی ما را در نیابند ، هر روز از صف این مبارزه جدا شده و به
گونه ای در مقابل آنان تعریف می گردند!

آقای مصطفی هجری پرسیدنی است : شما که در کنار یاران
حزب دمکرات بعد از سالها تفنگ بدوشی و آواره گی ، در طلب
وصول شعار : "دمکراسی برای ایران و خود مختاری برای
کردستان " می جنگیدید ، می باید تا به امروز ، نیک دریافته
باشید که دمکراسی در هیچ کجای دنیا از طریق موشک های
کروبر حاصل نیامده و نخواهد آمد ، نه در افغانستان و نه در عراق
! دمکراسی تنها و تنها محصول بیداری ملت هاست و عامل
افزایش هر چه بیشتر این بیداری ، مبارزه ، مقاومت و اقتدار
مردم بجان آمده ای ایست که می خواهند خود بر سرنوشت
خویش حاکم گردند.

دمکراسی مدعایی بوش و سرمایه داری ها و افسار
گسیخته ، چیزی جز دروغ و فریب نیست زیرا در جایی که قدرت
اقتصادی نابرابر حکومت می کند ، حقوق سیاسی برابر موجب
برابری در قدرت سیاسی نخواهد شد . از اینروست که دخالت و
تهاجم دول امپریالیستی برای مردم عراق هیچ دستاوردی جز
کشتار ، خون ، فقر ، گرسنگی ، خانه خرابی ، بمب گذاری ،
قتل عام کودکان و زنان و مردان بی دفاع ، زندان و مرگ و تجاوز
به زندانیان که افکار عمومی جهان ، تصاویرفضاحت بار شکنجه و
آزار جنسی زندانیان توسط نظامیان تحت فرمان بوش را دیده
اند و همچنین ثمره ای جز به تاراج بردن ثروت ملی کشور عراق
نداشته است . برای مردمان کرد عراق نیز این تجاوز ، موجات
رهایی آنها را فراهم نخواهد کرد و سبب استقرار و تثبیت خود
حکومتی واقعی آنها نخواهد شد .

سخنی با فعالین حزب دمکرات



فعالین و کادرهای حزب دمکرات باید نیک دریابند که دخیل بستن به امامزاده ای چون بوش - برای دخالتگری یا تجاوز به ایران ره به جایی نخواهد برد . حزب جمهوریخواه بوش در صدر برنامه اش از سویی موافقت با تداوم حکم اعدام ، ، مخالفت و محدودسازی حق سقط جنین و جلوگیری از تحقق حق ازدواج همجنس گرایان و در حقیقت وارد کردن معیارهای مذهبی و بنیادگرایی مسیحی در قانون اساسی آمریکا نقش بسته است تا خود را نماینده اخلاقیات جامعه معرفی کند و از سویی دیگر در ادامه سیاستهای جنگ افروزانه به بهانه مبارزه با " تروریسم " با ادعای تامین امنیت داخلی ایالات متحده آمریکا ، وسعت بخشیدن به جاری نمودن قوانینی که بعد از 11 سپتامبر برای محدودیت آزادیهای فردی و سیاسی در داخل جامعه آمریکا اعمال کرده اند ، را دنبال میکنند، بطوریکه دست ارگانهای امنیتی را در کنترل شهروندان جامعه آمریکا باز گذاشته و دیگر بار در صدر برنامه های خود دارند . نو محافظه کاران جمهوری خواه و در راس آنان بوش در راستای افسار گسیختگی غلبه سرمایه و نئولیبرالیسم هار و برای پرکردن کسری بودجه ، با کاهش مالیاتی برای سرمایه داران بزرگ و انحصارات چند ملیتی ، به حذف پشتوانه هایی چون تامین اجتماعی در عرصه های مختلف زندگی افسار میانی و محرومان جامعه آمریکا مبادرت ورزیده اند . بومیان ، سیاهان و کارگران مهاجر آمریکای لاتینی ، بیشترین قربانیان این سیستم تبعیض آلود خواهند بود .

بر این مبنا اعمال جنگ افروزی و سیاستهای توسعه طلبانه در جهت گسترش امپراطوری جهان سرمایه در شرایط دگرگون " نظم نوین جهانی " ، هر گونه تجاوز گری آمریکا به کشورمان ، موجی از مصیبت ، کشتار و غارت به همراه خواهد آورد .

بیشک دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران باید بدانند که این ها ارمغان دمکراسی نیست بلکه تالانگری و فراقکنی توحش و بربریت در مقابل حق حاکمیت مردم ایران است ! همانگونه که در 28 مرداد 32 دستگیری ، شکنجه و اعدام را بر کشورمان حاکم کردند تا برای غارتگری و چپاول بعدی ، بیش از 60 هزار مستشار نظامی و غیره را از 1332 تا قبل از انقلاب بهمن 57 در مراکز نظامی ، اقتصادی ، امنیتی و اطلاعاتی بر سر کار بگمارند.

امروز اگر بخشی از جوانان آسیب دیده و عاصی شده از دست حکومت گران دینی و عوامل اطلاعاتی و ماموران ریز و درشت آنان ، محروم از شادی و خسته از فشار زندگی برای هر پیروزی آمریکا هورا می کشند ، نباید آنرا به حساب توده مردم 70 میلیونی ایران گذاشت و از حزبی با پیشینه تاریخی چون حزب دمکرات چنین انتظاری نمی رود که همراه محافظه کاران کرد در عراق و ایران ، ا به زیر پای بوش و تونی بلر- این غارتگران نفت و دلار- فرس قرمز پهن نمایند!

مردم ایران در کنار همه ملیتهای ساکن ایران در اتحادی داوطلبانه ، می باید بر روی پایگان خود جا سفت کنند تا برای واژگونی این نظام ضد تاریخی با نقشه مندی هر چه تمامتر ، بستیزند و هر تجاوز مداخله جویانه را در نطفه خفه سازند. ما و مردم کرد و سایر ملیتهای ساکن ایران به چنین آرایشی نیازمندیم !!

آقای مصطفی هجری دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران ، در برابر پاسخگویی به ملت کرد در این پیکار و در این راه پر سنگلاخ ، می بایست راه خود را معلوم کنند و به سنوالات بیشمار پاسخ دهند . از جمله به این پرسش ما که : آیا فکر نمیکنند موضع ایشان در ابراز خوشحالی از پیروزی بوش جنایتکار و آروزی دخالت آمریکا در امور ایران ، بطور آشکار با بند هشتم قرارداد اتحاد عمل سیاسی و دمکراتیک سه جریان (حزب دمکرات ، اتحاد فدائیان خلق و سازمان ما) در تضاد است . در منشور " کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی در ایران " قا طعانه با هر گونه مداخله خارجی " مخالفت شده است محتوای پیام اخیر آقای مصطفی هجری ، نقض آشکار این پرنسیپ مترقی قلمداد میگردد .

باری همانطوریکه در عنوان مقاله نوشتیم : مسیر رهایی مردمان ما از سازمانیابی مبارزه با کلیت نظام میگردد ، دخیل بستن به بوش ، ره به ناکجا آباد میبرد !

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etchedchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیاتگر مواضع سازمان نیستند .

آنچه خصوصی ست ، سیاسی ست !



لاله حسین پور

ما بحث دگرجنس گرایی اجباری را آغاز نکرده ایم و در حوزه بررسی این مفاهیم بسیار عقب هستیم. مسئله تنها یک گرایش جنسی نیست، بلکه بحث بر سر نظام جنسی حاکم را می بایست شروع کرد.

فرزانه نیز بر تناقض میان نام و هویت تأکید کرد و گفت تا زمانی که ما هم جنس گرایی را در درون خود حل نکرده ایم و آن را فقط برای "مرغ همسایه" می پذیریم، تغییر نام به صورت فرمالیته هیچ فایده ای ندارد. باید دید آیا عنوان با طرف آن خوانایی دارد؟ روز دوم سمینار، سعیده سعادت سخنرانی خود را با عنوان "نگرشی بر نظرات تنوریک و جنبش عملی زنان غرب اروپا و آسیا در یک سده ی اخیر" ارائه داد. او تاریخ را به دوره های مختلف تقسیم کرد.

دوره اول به زنان هم جنس گرا به مثابه جادوگر می نگریست و آنها را می سوزاند و بعدها مجازات هم جنس گرایی قانونی شده و حکم مرگ و نابودی آنان به صورت قانونی به اجراء گذارده می شد. هرچند این امر در مورد هم جنس گرایان مرد با قاطعیت پیش برده می شد و در مورد هم جنس گرایان زن، دوره شویبه و عمل کرد آنان توجه می شد. اگر نام این دوره را دوره قانون بگذاریم، دوره دوم را می توان به نام دوره علم مشخص کرد.

در این دوره پزشکان با بررسی علمی هم جنس گرایی، شروع به معاینه جسمی زنان کردند تا به دلایل هم جنس گرایی دست یابند. در این دوره، زنان هم جنس گرا به عنوان بیمار شناخته می شدند و در واقع قربانی به شمار می آمدند و سزاوار ترجم. درمان به جای مجازات. در حالیکه در دوره اول زن هم جنس گرا "قوی" و در مقابل قانون ایستاده بود و می بایست نابود می گردید.

در دوره سوم اما، مبارزات فمینیستی آغاز می گردد و زنان هم جنس گرا در این دوران پا به پای سایر زنان برای احقاق حقوق زنان مبارزه می کردند. آنها تلاش می کردند که مسائل هم جنس گرایان نیز به عنوان یکی از مشکلات زنان به شمار آید و برای آن مبارزه شود. با آنکه شعار "حمله به زنان هم جنس گرا، حمله به تمام زنان است"، مطرح شد، اما همه گیر نشد. یخ سرسختی جنبش زنان در این دوران به راحتی آب نمی شد. آنها اساساً آزادی زن را از زاویه حقوق بشر بررسی می کردند. هم جنس گرایان با نا امید از جنبش فمینیستی، راه خود را جدا کرده و فعالیت مستقل خود را آغاز کردند.

سعیده بحث خود را با ارائه چند سؤال به ا تمام رساند. چرا جنبش زنان در برخورد با مسئله هم جنس گرایی چنین سرسختی از خود نشان داده و می دهد؟ چرا رفتار "زنانه" و "مردانه" تبدیل به دگم و ارزش های جان سخت می شود؟ تأثیرات نظام مرد سالارانه چه نقشی در بحث و بررسی مسائل زنان و در جنبش فمینیستی داشته و دارد؟

سعیده با سخنرانی خود، مقدمه ای را بر بحث خود گشود و نشان داد که برای خود بحث هنوز کار زیادی باید کرد.

در ادامه هما مرادی به بحث خود حول پرسه اجتماعی شدن در مناسبات جنسیتی پرداخت. هما سه رکن اصلی ارکان سیستم و قدرت مردسالاری در جامعه را تعریف کرد و آن ها را در یک جمع بندی نموداری و با مثال های زنده و ملموس، به اثبات رساند. او این سه رکن را در حوزه های 1- قدرت اقتصادی و تقسیم کار، 2- نظام جنسی و دگر جنس گرایی اجباری و 3- اعمال قدرت و خشونت برشمرد.

سیستم مردسالاری از طریق بدست گرفتن شریان قدرت در زمینه های مختلف زنان را تحت کنترل و حکومت خود در می آورد. سیستم تلاش دارد که زنان در تمامی جنبه های زندگی، به مردان و سیستم مردسالاری وابسته بمانند، چرا که بر انسان محتاج و وابسته بهتر می توان حکومت کرد و او را غارت نمود. سیستم از طریق انحصار قدرت به قصد کنترل و هدایت پرسه اجتماعی شدن افراد سعی دارد، ارزش، نرم، هنجار، الگو، زن و کلیشه های مرد محورانه و سالارانه را از طریق فلسفه، مذهب، اخلاق، علم، فرهنگ، هنر، تربیت در نهادهای اجتماعی، تولید و بازتولید کند.

اما فرد در این جریان نقش اساسی دارد. او با عمل آگاهانه خود می تواند بر این پرسه اثرگذارده و آن را در جهت خواسته های خود تغییر دهد. انسان باید به قدرت خود پی ببرد و به نقش مؤثر خود ایمان داشته باشد.

هما چه زیبا گفت، اگر ثابت شده است که پرواز پروانه ای در این سر دنیا بر گردبادی در آن سر دنیا تأثیر می گذارد، بیاید آن

سمینار سالانه تشکل های زنان ایرانی در آلمان برگزار شد. هیجدهمین بود یا بیستمین، کسی نمی داند. اوایل شاید همه چیز با نظمی که اکنون برقرار است، به ثبت نمی رسید. به هر حال مهم تعداد دقیق آن نیست، مهم دستاوردهای آن است که این آخری شاید پربارتر از هر بار بود.

هم جنس گرایی و دگر جنس گرایی اجباری تم آن بود. تمی که از سوی آنچنان دیر به آن پرداخته می شود که دیگر نقش پیش رو را از دوش خود می اندازد و از سوی دیگر با بحث های مدون خود گوشه های نهفته در آن را باز کرده و انقلابی در اذهان ایجاد می کند و به این ترتیب پیشرو بودن خود را به اثبات می رساند. سال های گذشته را با بی اعتنایی به مسائل عدیده زنان هم جنس گرا گذرانیدیم و آنها را امری خصوصی و متعلق به خودشان تلقی کردیم و حال که قرار است موشکافانه به آن بنگریم با بایکوت بخشی از زنان مواجه می شویم. چرا که برخی، مسائل زنان را نیز دسته بندی کرده و دسته ای را اصلاً قابل توجه و مربوط به همه زنان نمی دانند. نتیجه این می شود که اگر راجع به مسائل من حرف می زنی، هستم. وگرنه، نیستم! به این ترتیب است که تعداد اعضای شرکت کننده در سمینار افت پیدا می کند. اما، هراسی نیست. این سال ها نیز می گذرد و آگاهی خواهی نخواهی نشت می کند.

شب اول با دو کار خوب سیمین نصیری و سعیده سعادت در رابطه با اینکه چرا باید اسم زنان همجنس گرا نیز به اسم سمینار اضافه شود، مواجه شدیم که متأسفانه نظر مقابل، خود را فرموله نکرده بود و در نتیجه دو تن از شرکت کنندگان، شادی و فرزانه نظر مخالف خود را استدلال کردند.

سیمین چه زیبا سمینار را به شهر سایه یا همان جهان سایه تشبیه کرد و گفت، ما زنان در این سه روز، به دور از نظام حاکم و البته هر یک با برداشت هایی از این نظام در آن شرکت می کنیم و سه روز با مسائل مختلف دست و پنجه نرم می کنیم و مجدداً هریک به جهان خود بازمی گردیم. سیمین تأکید کرد که نظم پدر- مرد سالارانه جا و مکان نمی شناسد و ما آنرا حتی در این شهر سایه نیز با خود حمل می کنیم. اما تلاش آگاهانه ما این است که وجوهات این نظم را هر چه کمتر منعکس کنیم. او از شرکت مداوم و فعالانه زنان هم جنس گرا در این سمینارها گفت و خواست که این حضور در نام سمینار نادیده گرفته نشود.

شادی گفت، تشکلی نام هم جنس گرایان را با خود حمل می کند که واقعا از این گرایش حمایت کند. تا زمانی که مسئله هم جنس گرایی برای بسیاری از زنان، بویژه آنهایی که در سمینار شرکت می کنند، حل نشده است و هنوز نمی توانند مدافع حقوق آنان باشند، نیازی به آوردن این گرایش در نام سمینار نیست. هدف آرام کردن بچه با دادن یک آب نبات به دست او نیست. دیگر دوره مخفی بودن زنان هم جنس گرا طی شده است. اکنون باید به بحث های عمقی حول و حوش آن دامن زد. اگر غرض، حمایت از زنان هم جنس گرا است، بهتر است تشکل زنان هم جنس گرا پی ریزی شود.

سعیده ابتدا با اعلام اینکه نه مخالف آوردن اسم است و نه موافق، بررسی خود را از دلایل و نتایج آوردن اسم زنان هم جنس گرا در نام سمینار ارائه داد. سعیده گفت که زنان هم جنس گرا طی سال های گذشته همواره در تشکل های زنان و همچنین در سمینار حضور داشته و فعال بودند و باید در جایی نام آنان ملاحظه شود و آوردن نام همراه با شکستن یکی از تابوهای مهم و عدم سکوت در این رابطه، این شهامت را به برخی دیگر می دهد که جایی برای اعلام هویت خود داشته باشند. او در ادامه استدلال کرد که برخی هنوز به آن ارتقاء فکری نرسیده اند که حضور هم جنس گرایان را در کنار خود تحمل کنند و پذیرش این امر به کار روزمره و مداوم نیاز دارد. هنوز

*** دیدگاه *****آنچه خصوصی ست****نگاهی به رابطه‌ی جمهوری با سوسیالیسم****بخش دوم****فرامرز دادور**

با توجه به ناروشنی‌های تاریخی در نگاه جنبش سوسیالیستی به نقش پدیده‌ی آزادی برای توسعه‌ی روابط انسانی و نبود سنت‌های دموکراتیک، به ویژه عدم اعتقاد به لزوم ساختار دموکراتیک سیاسی و اصل آزادی انتخاب (جمهوریت) است که ضرورت تحقیق و تعمیق و بازنگری در رابطه با چگونگی گذار از مناسبات سرمایه‌داری (مالکیت خصوصی بر ابزار اصلی تولید و ثروت در پرتو وجود قانون ارزش، یعنی تحمیل روابط کالایی و سیستم کارمزدی بر زندگی مردم) به سوسیالیسم (استقرار مالکیت و کنترل اجتماعی بر ابزارها و منابع عمده در فعالیت‌های اقتصادی و نبود قانون ارزش در جامعه) در پیش روی ما قرار می‌گیرد. نظر مورد تاکید در این‌جا این است که نه تنها در دوران قبل از پیروزی انقلاب بلکه حتی در دوران بعد از آن که سمت‌گیری سوسیالیستی، هم، اتخاذ شده باشد، وجود یک ساختار سیاسی دموکراتیک، یعنی نظام جمهوری برای نیل به دموکراسی واقعی و سوسیالیسم ضروری است. اگر جنبش چپ آزادی‌خواه بر این اعتقاد است که شالوده‌های عمده‌ی زندگی اجتماعی می‌بایست، آگاهانه و از طریق مشارکت دموکراتیک و مستقیم توده‌های مردم بر پا گردد و اگر مسئله می‌بایست روشن باشد که با توجه به ناهنجاری‌های عینی و ذهنی ناشی از مناسبات سرمایه‌داری و وجود تفاوت سلیقه‌ها در زندگی و تنوع نامحدود عقیدتی در میان انسان‌ها، استقرار موازین عادلانه‌ی حقوقی و پیشبرد مناسبات دموکراتیک در جامعه در گرو وجود یک قرارداد اجتماعی و مشروع، یعنی یک قانون اساسی مورد توافق از طرف اکثریت مردم باشد، در آن صورت مبارزه برای ایجاد جمهوری، یعنی، یک ساختار دموکراتیک انتخاباتی و غیر ایدئولوژیک (جدایی بین مذهب و آرمان‌های عقیدتی از حکومت) بر اساس محور آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی، نقش حیاتی به خود می‌گیرد. در چارچوب یک جامعه‌ی قانونی و یا به گفته‌ی بورگن هابرماس "مجتمعی از شهروندان آزاد و برابر" (an association of free equal citizens) و در صورت استقرار ساختار دموکراتیک و وجود یک فضای خلاق فکری و عقلانی است که زمینه‌های مساعدتری برای مشارکت خلاق مردم و "فعالیت‌های محاوره‌ای" (communicative actions) آنها در جهت استقرار موازین و ارزش‌های انسانی پدید می‌آید» (هابرماس: 9-1).

در واقع تفکری که بر آن است که بعد از وقوع انقلاب سوسیالیستی، موازین سیاسی/اجتماعی مترقی و ساختارهای دموکراتیک و مدرن، به مثابه‌ی بخش اصلی از روینای جامعه، می‌باید به طور کامل تغییر نموده، بلافاصله اشکال و مضامین جدیدتر، بر اساس معیارهای ایدئولوژیک پیاده شوند، هنوز ماهیتی غیردیالکتیک (غیر تاریخی و غیر تکاملی) به خود دارد. در حالی که بر اساس نگاه کلیت‌گرا به پدیده‌ی انقلاب اجتماعی، این پرتواریای نوین جهانی (اکثریت توده‌های مردم و به ویژه طبقات کارگری، زحمتکش و محروم که در زیر یوغ انواع استثمار و ستم‌های اجتماعی زندگی می‌کنند) است که بر مبنای ارتقاء شناخت خود از انواع واقعیات جامعه و ضروریات زندگی، از طریق حرکت‌های فردی و جمعی و با طرح خواسته‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه و حمایت همبستگی‌آور از آنها به حرکت‌های اجتماعی/سیاسی خود جهت می‌دهد. سنوال پایه‌ای این است که آیا مبارزه برای خواسته‌های حق‌طلبانه‌ی مردمی را در قبل از پیروزی انقلاب و سازمان‌دهی مناسبات اقتصادی/اجتماعی را بعد از پیروزی انقلاب، بر اساس چه ارزش‌های جهان‌شمول انسانی و در سطح امکان، بر پایه‌ی چه معیارهای دموکراتیک حقوقی می‌توان به پیش برد که در عین حال به اصول حیاتی مثل اذعان به وجود تکثر اندیشه، آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی خللی وارد نشود؟

پروانه باشیم تا با امید به دست یابی جهانی دگر، آنچنان که می‌خواهیم، پرواز کنیم!

سخنران سوم سمینار کریستینا تومرور بود که درباره دگرخس گرای اجباری و هم جنس گرای در گفتمان فمینیستی صحبت کرد. او گفت، ویژگی مهم جنبش فمینیستی در آلمان رابطه تنگاتنگ آن با جنبش هم جنس گرایان زن بود. هدف مشترک هر دو آنها دگرگون ساختن پایه ای روابط و مناسبات جنسی، آزاد ساختن همه زنان از هر نظر، از جمله از نظر جنسی و انتخاب جنسی آن‌ها بود.

این زنان هم جنس گرا نیستند که مسئله اند. مسئله آن جامعه ای ست که دگر جنس گرای را به مرکز و قانون طبیعی، به یک هنجار مطلق و غیرقابل پرسش تبدیل کرده است. اعتقاد راسخ فمینیست ها بر این است که زنان زمانی واقعا می توانند خود را آزاد کنند، تغییر دهند و به خود بیابند که از پذیرش دگر جنس خواهی و تن دادن به اجبار دگر جنس گرای سرباز بزنند. اعتراض به نظم جنسی پایه رابطه فمینیسم با هم جنس گرای را تشکیل می دهد.

او تاکید کرد که امروزه دیگر شکل زندگی هم جنس گرایانه در افکار عمومی رسوایی محسوب نمی شود و خواست حق انتخاب آزاد شریک جنسی و هویت جنسی به عنوان یکی از موازین حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است.

بعد از اتمام سخنرانی های ، گروه های کار در سه بخش شروع به کار کرده و نتایج بحث های خود را به سمینار ارائه دادند. به قول یکی از شرکت کنندگان هنوز مضمون و هدف این گروه های کار شفاف نیست و ارائه گزارشات آن ها به جمع، گاهی بی فایده جلوه می کند و گاهی اعتراض برخی را بر می انگیزاند. مثل گزارش گروه کار تغییر نام سمینار، که با رای گیری در گروه کار، کونی برای جمع تصمیم گیری کرده اند. گروه مجبور به توضیحات مکرر شد که چنین فصدی نداشته و صرفا خواسته است تصویری از گرایشات درون گروه بدهد.

در نهایت سمینار تصمیم به رای گیری حول تغییر نام خود گرفت که خود بحث های زیادی را قبل از رای گیری و بعد از رای گیری برانگیخت. بسیاری بر این عقیده بودند که بحث ها به صورت ناکافی انجام شده و بهتر است که این تصمیم گیری بعد از بحث مجدد در تشکل های شهری و در سمینار آینده به سال بعد موکول شود. اما طرف داران این نظر رای کافی نداشتند. سرانجام سمینار با کسب اکثریت نسبی حاضرین در جلسه، تصمیم به آوردن اسم زنان هم جنس گرا در نام سمینار گرفت.

نمایش تئاتر "رابطه" با نوشته و کارگردانی ناهید سنجر و بازی خوب آذر سلیمی، ساحل بدرد و مرجان با موفقیت به اجرا درآمد. در این میان ساحل که نقش یک مرد را بازی می کرد، بسیار درخشید. کار ناهید، مشکلات یک زن را در یک زندگی مثلا روشنفکری با همسر خود در خارج از کشور نشان می داد و با اینکه اصلا قصد طنزگویی نداشت، اما حرکات و ادعاهای مرد، حضار را به خنده واداشت.

در قسمت هنری، بعد از تئاتر ، از نواختن پیانو و رقص باله توسط آبدای 12 ساله و رقص بهار نادری لذت بردیم و بعد خورشید، شقایق و آژین با صدای زیبای خود برابمان خواندند.

در پایان از همه سخنرانان که صحبت هایشان را به طور ناقص و از یادداشت هایی که طی جلسه برداشته بودم، گزارش کردم، پوزش می طلبم . با امید، که میزان برداشت های اشتباه و سوء تفاهم برانگیز در این گزارش بسیار اندک باشد.



ادامه دیدگاه

رفاه اجتماعی در نیمه دوم قرن 20 که با استفاده از اهرم‌های دولتی به ایجاد اصلاحات اقتصادی/اجتماعی نسبی برای طبقات زحمتکس و محروم منتهی شد به خودی خود دستاوردی است که به گفته‌ی نوام چامسکی به خاطر مبارزات بیش از یک قرن از طرف جنبش‌های مردم نهادینه شده‌اند. در آمریکا، بیشتر قوانین ثبت گشته در قانون اساسی و یا به تدریج تصویب شده در طول تاریخ عمر آن، از جوهر دموکراتیک و عادلانه برخوردار هستند و عمدتاً این مناسبات سرمایه‌داری و وجود فضای نامحدود فعالیت برای سرمایه، نهادهای اقتصادی و حقوقی آنها (کمیانی‌ها و وکلای استخدام شده به وسیله آنها) و همراهی نخبگان از قضات و در عین حال عدم وجود یک جنبش گسترده‌ی عادلانه و آزادی‌خواهانه در میان توده‌های مردم است که روند استثمار و ستم‌های اقتصادی/اجتماعی در اشکال مدرن‌تر خود، همچنان، ادامه دارند»¹³ (چامسکی، 2002: 348-344). ولی با این وجود رفاه اجتماعی به دست آمده به نفع توده‌های مردم است و سوسیالیسم برنامه‌های خود را بر اساس بنیادهای حاضر بنا می‌کند. بنابراین با این که سیستم جمهوری فدرال در آمریکا، ساختاری سیاسی است که در زیر لوای مناسبات سرمایه‌داری، در جهت انباشت سرمایه، ثروت و قدرت به نفع اقلیتی از نخبگان و ایجاد ناعدالتی و محرومیت برای اکثریت توده‌های مردم به خدمت گرفته شده است. ولی با توجه به استقرار ساختار جمهوری و ظهور سطوحی از حقوق مدنی، در چارچوب رفاه اجتماعی نباید این مفهوم برداشت شود که در فردای پیروزی یک انقلاب اجتماعی یا سمت‌گیری سوسیالیستی، کلیت مناسبات و نهادهای دموکراتیک/حقوقی/ساختاری می‌باید دفعتاً به کنار گذاشته شوند.

به گفته‌ی مارکس "یک جامعه‌ی کمونیستی بر مبنای شالوده‌های خود توسعه نمی‌یابد، بلکه برعکس، از جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل گرفته، از همه‌ی جوانب: اقتصادی، اخلاقی و روشنگری؛ هنوز، نشانه‌هایی از مولودیت خود را از جامعه‌ی کهنی که از آن زاده شده، به همراه دارد." به نظر وی حتی در بعد از انقلاب اجتماعی که حکومت پرولتری یعنی جمهوری واقعی برقرار می‌شود، تا مرحله‌ی عالی‌تر کمونیستی، یعنی شرایطی که در آن اصل "از هر کس به اندازه‌ی توانش و به هر کس بر اساس احتیاجش" مستقر شود، فاصله هست و مناسبات حقوقی هنوز "محدودیت بورژوازی" داشته و "حقوق برابر در اصل هنوز حقوق بورژوازی" می‌باشند¹⁴ (نقدی در برنامه‌ی گونا: 531-529). مارکس در رابطه با این که "آیا در جامعه‌ی کمونیستی در دولت چگونه تحولی ایجاد می‌گردد؟" می‌نویسد: "ما بین جامعه‌ی سرمایه‌داری و کمونیستی یک دوره‌ی دگرگونی انقلابی (The period of revolutionery transformation) از یکی به دیگری است و گذار سیاسی در این دوره چیزی به جز دیکتاتوری پرولتری نیست." البته این جا منظور مارکس از دیکتاتوری پرولتری ایجاد حکومت کارگری یعنی اداره دموکراتیک جامعه از طرف اکثریت توده‌های مردم است که در دوران پیش از انقلاب حقوق‌بگیر (مزدبگیر) بوده در حیطه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد استثمار و اجحاف قرار می‌گرفته‌اند. در واقع در دوران گذار به سوسیالیسم یعنی شرایطی که توده‌های مردم، خود مالک و کنترل کننده‌ی ابزار تولید و فعالیت‌های اقتصادی/اجتماعی شده از طریق تجمع‌های خودگردان سرنوشت جامعه را در دست می‌گیرند، نظام جمهوری یعنی شیوه‌ی اداره‌ی سیاسی از طریق ارگان‌های انتخابی و از جمله پارلمان‌های سراسری و محلی و شوراهای شهر و روستا همچنان مناسبت دارد.

در این دوره‌ی دگرگونی انقلابی در صورت وجود حاکمیت واقعی توده‌های مردم که طبعاً اکثریت آنها پرولتاریا و از اقشار زحمتکس و محروم می‌باشند و "حکومت به جای یک ارگان تحمیلی، در خدمت به مردم قرار می‌گیرد" (مارکس: 537)، روابط اقتصادی حاکم، با این که، بر اساس استقرار "حقوق برابر" و غیر استثمار، یعنی "مبادله‌ی مقدار کار برابر در مقابل مقدار کار برابر در شکلی دیگر" (همان: 530)، و البته نه بر مبنای کارکرد سرمایه، ارزش اضافی و مبادله‌ی کالایی، ادامه می‌یابد، اما هنوز خصلت "بورژوازی" یعنی "نا برابر" دارد، چون که در ازای کار بیشتر درآمد بیشتری، نیز، تأمین می‌گردد. در این جا تمرکز بحث بر این است که حتی در "دوران دگرگونی انقلابی" که حاکمیت توده‌های مردم و پرولتاریا برقرار است، به خاطر وجود حقوق برابر که خود هنوز در بر گیرنده‌ی اصل "حق نابرابر در ازای نیروی کار نابرابر است" (همان: 530) ضرورت وجود قانون و ارگان‌های

مگر واقعیت این نیست که در دوران قبل و بعد از وقوع انقلاب رادیکال اجتماعی، نگرش‌های متفاوت فلسفی و اختلافات سیاسی، مسلماً، ادامه خواهند یافت، در آن صورت، مگر بدون وجود یک ساختار دموکراتیک سیاسی (جمهوری) که در عین ایجاد ضمانت حقوقی و امنیتی برای آزادی‌های فردی و حقوق مدنی، تسهیل کننده‌ی حرکت اجتماعی در جهت استقرار ارزش‌های انسانی مثل آزادی، برابری، عدالت و همبستگی باشد، آیا می‌توان یک شکل سیاسی کاملاً متفاوتی را بدون توجه به تجربه‌های تاریخی و تثبیت شده‌ی انسانی معرفی نمود؟ اگر این توافق از قبل وجود داشته باشد که دیگر هیچ جریانی (فرد، سازمان، غیره) حق ندارد که، تحت عنوان "وظیفه‌ی اخلاقی و ارزشی" شکل و مضمون سیاسی/اجتماعی را به مردم تحمیل کند. (ب.م. استالینیس و خمینیسم)، آن گاه موضوع میرم در پیش روی جنبش این است که در صورت اعتقاد به اصولی مانند آزادی، دموکراسی و استثمارزدایی و در چارچوب وجود یک ساختار سیاسی جمهوری، چه مجموعه‌ای از ارزش‌های انسانی و بر اساس چه ضوابطی می‌باید نهادینه شده و رسمیت یابد. در این رابطه است که پدیده‌ی قانون اهمیت ویژه‌ی خود را پیدا می‌کند. حقوق به مثابه‌ی موازین حاکم بر مناسبات اجتماعی در میان شهروندان جامعه، در صورت نهادینه شدن رسمی، به خود هویت قانونی می‌گیرند. مشروعیت قانون، در درجه‌ی اول به وجود پروسه‌ی دموکراتیک برای ایجاد و توافق بر آن در جامعه بستگی دارد. در واقع به گفته‌ی هابرماس "اصل دموکراسی نه فقط می‌باید یک پروسه‌ی مشروع را در جهت قانون‌گذاری ایجاد کند، بلکه در سازمان‌دهی تصویب قوانین نیز می‌باید دخیل باشد" (ص. 111). اما در این جا مسئله بسیار با اهمیت این است که در جامعه‌ی پیش از انقلاب، با توجه به وجود تنوع فراوان فکری و نبود حداقل یک شناخت مشترک در بین توده‌ها از این که مناسبات سرمایه‌داری علت اصلی وجود و ناهنجاری‌ها و از جمله استثمار اقتصادی، ستم اجتماعی، ناعدالتی، منفعت‌جویی فردی، فقر، بی‌کاری، جنگ، نژادپرستی و تعصبات مذهبی می‌باشد، آیا توافق از طرف اکثریت مردم برای ایجاد چه نوع سازمان‌دهی سیاسی و چگونه سیستم قانونی می‌تواند در صورت استقرار در پدید آوردن زمینه‌های ذهنی برای شناخت مشترک در میان آنها از ماهیت موانع ساختاری و شیوه‌ی تولیدی بیشترین تأثیر را گذاشته، در عین حال، شرایط عینی (مناسبات نهادینه گشته‌ی دموکراتیک) و فضای آزادتر و پویانده‌تر سیاسی را برای افزایش در کارزار فعالیتی از طرف جنبش سوسیالیستی، ایجاد کند. این نظر سنتی در جنبش که ساختار سیاسی، قانون اساسی و حقوق نهادینه شده در جامعه‌ی یا سمت‌گیری سوسیالیستی را در مغایرت کامل با انواع آنها در دوران سرمایه‌داری می‌دانند، دیگر قابل قبول نیست. پدیده‌های اجتماعی از جنس ذکر شده در بالا نمی‌توانند که فقط به عنوان ربنای حاکم ذهنی ایدئولوژیک و منطبق با یک شیوه‌ی خاص تولیدی (سرمایه‌داری یا سوسیالیسم) معرفی شوند، بلکه در بیشتر موارد آنها به طور تکاملی و در جهت خصلت‌های انسانی‌تر و کارکردهای دموکراتیک‌تر، قابل تحول هستند.

برای مثال، در آمریکا وجود حقوق تثبیت شده‌ای مثل بیل آو رایتز (Bill Of Rights) در سال‌های اول تشکیل آن که آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی نسبی را تضمین نمود و سپس تصویب قوانین مترقی و دموکراتیک در طی بیش از دو قرن اخیر و از جمله واگنر اکت (Wagner Act) در سال 1935 که به کارگران آمریکا حق سازمان‌دهی و تشکیل داد و یا "ووٹینگ رایت اکت" (Voting Right Act) در سال 1965 که در وضعیت نابرابر حقوقی برای سیاهپوستان و برخی از اقلیت‌های ملی در بخش‌هایی از کشور اصلاحات جدی به وجود آورد، از جمله دستاوردهایی هستند که توده‌های مردم توانسته‌اند از طریق حرکت‌های اعتراضی و تظاهرات و حتی استفاده از کارزار نافرمانی مدنی به آنها نایل شوند. البته در کشورهای اروپایی و کانادا مردم به حقوق گسترده‌تری رسیده‌اند و برای نمونه در کانادا از سال‌های 1960 به خاطر مبارزات اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ و مترقی و از جمله حزب دموکراتیک نوین <<N.D.P.>> (New Democratic Party)، مردم از رفاه اجتماعی پیشرفته‌تر از قبیل بیمه‌ی درمانی رایگان برخوردار شده‌اند. در واقع پدیدار گشتن نظام‌های

ادامه دیدگاه

دمکراتیک در بین شهروندان است که بر بنیاد وجود حقوق برابر مدنی، ماهیت عادلانه و انسانی ناشی از مناسبات اقتصادی سوسیالیستی (مالکیت و کنترل اجتماعی بر وسایل اصلی تولید و ثروت جامعه) بر روابط کالایی، کارمزدی، منفعت‌جویانه و بیگانه‌آور متأثر از سرمایه‌داری ترجیح داده می‌شود.

بنابراین ماهیت انتخاباتی جمهوری می‌تواند از طرف مردم به نفع توزیع برابر ثروت و قدرت و نهایتاً زدودن استثمار و اجحافات از جامعه تمام شود. اگر این گفته‌ی مارکس درست باشد که "خصلت انتخابات به بنیادهای اقتصادی وابسته می‌باشد" (16) (بعد از انقلاب: 545)، پس در جامعه‌ای با سمت‌داری سوسیالیستی، ساختار دمکراتیک و انتخابی جمهوری می‌تواند هنوز کارکردی مثبت و تکاملی داشته باشد. در این صورت موضع‌گیری بر روی طرح شعار جمهوری از دوره‌ی قبل از انقلاب، عمدتاً، در رابطه با تأثیر آن در شکل‌گیری و جهت یافتن گستره‌ای از اپوزیسیون آزادی‌خواه و دمکراتیک در ایران که جنبش چپ بخشی از آن است، مفهوم پیدا می‌کند. مارکس و انگلس در نوشته‌ی خود تحت عنوان "بیانیه کمیته مرکزی به اتحادیه‌ی کمونیست‌ها" می‌نویسند که با این که منافع پرولتاریا ایجاد می‌کند که تحولات انقلابی در جهت دسترسی آنها به حاکمیت ادامه یابد، اما در دوران مبارزات قبل از انقلاب ضرورت "همگامی" (marches) علیه "دشمن مشترک" (Common adversary)، با "دمکرات‌های خرده بورژوا" که خواهان استقرار "ساختار دمکراتیک حکومتی" بوده، خواسته‌هایی "مغایر با منافع سرمایه‌های بزرگ" دارند، و برای "حقوق برابر"، "دستمزد بهتر" مبارزه می‌کنند، نیز، وجود دارد. در عین حال "متلاقی بودن" بخشی از منافع پرولتاریا و خرده بورژوازی جمهوری‌خواه نباید جنبش سوسیالیستی را از این باز بدارد که علاوه بر حمایت از خواسته‌های مشترک، شعارهای رادیکال و انقلابی خود را، به طور مستقل، طرح کند. در صورت به قدرت رسیدن بورژوا دمکرات‌ها است که جنبش پرولتری می‌باید "همزمان دولت‌های کارگری خود را، چه در شکل کمیته‌های شهری و شوراهای شهری، یا در اشکال کلوب‌های کارگری یا کمیته‌های کارگران بر پا نموده"، استراتژی نظارت بر سیاست‌های حکومت و در صورت امکان اعمال انضباطی خود از پایین را به پیش برد (بیانیه: 507-504). به نظر مارکس و انگلس پس از به قدرت رسیدن رژیم بورژوا دمکراتیک، در چارچوب نظام جمهوری برای کارگران ضروری است که سازمان‌های مستقل خود را تشکیل داده در کلوب‌ها متمرکز شوند و در موقع انتخابات برای "مجلس سراسری نمایندگان" (پارلمان)، آنها کاندیدهای خود را معرفی کرده در صورت قرار گرفتن در مسئولیت‌های تصمیم‌گیری، اگر هنوز برای انجام برنامه‌ای در جهت سوسیالیسم شرایط مهیا است بخواهند که "ابزار حمل و نقل" کارخانه‌ها، راه آهن، غیره، در دست دولت متمرکز شود" و خواستار پی‌گیری سیاست‌های مردمی و عادلانه مثل وضع "مالیات مترقی" بشوند. از دیدگاه مارکس و انگلس در صورت پیروزی انقلاب دمکراتیک و برقراری جمهوری، جنبش پرولتری می‌باید با استفاده از استقرار دمکراسی صوری و حقوق برابر سیاسی برنامه‌ی "انقلاب مداوم" را به جلو برد (17)، (همان 511-508).

بر اساس این دیدگاه در ارتباط با ایران، که اپوزیسیون آزادی‌خواه آن بسیار پراکنده است، روشن است که بدون ایجاد پشتیبانی معنوی و عملی در میان اکثریت توده‌های مردم، امید زیادی برای شکل‌گیری یک تشکل فراگیر دمکراتیک جهت سرنگونی نظام، وجود ندارد. آن چه که اکنون با مقطع انقلاب 1357 فرق می‌کند، این است که بر مبنای تجربه‌ی تاریخی و ارتقاء آگاهی از سطح بیشتری از جوانب سیاسی/اجتماعی و به ویژه شناخت از حیاتی بودن حقوق دمکراتیک فردی و جمعی، علاوه بر طرح شعارهای حق‌طلبانه مانند آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی، شکل حکومت (جمهوری) نیز، می‌باید از حالا مشخص شود. همان‌طور که در خطوط قبل اشاره شد، جنبش چپ آزادی‌خواه که به آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی و در واقع به حق فعالیت سیاسی برای گرداندنشان اعتقاد دارد، تنها در چارچوب یک ساختار دمکراتیک و انتخابی یعنی جمهوری که ارگان‌های سراسری و محلی آن از طرف خود مردم و یا نمایندگان واقعی آنها اشغال شده باشند، خواهد توانست که به جامعه خدمت کرده در جهت انسانی‌تر نمودن مناسبات اجتماعی قدم بردارد.

(ادامه دارد)

انتخابی قانون‌گذار/اجرایی و ارگان‌های انتخابی قضایی و در واقع حکومت دمکراتیک بر اساس قوانین مشروع که همان جمهوری است، دیده می‌شود. بنابراین در صورت لزوم یک نظام جمهوری، برای جنبش سوسیالیستی در رابطه با پی‌آمد انقلاب این سؤال عمده پیش می‌آید که اگر انقلاب آینده در ایران عمدتاً خصلت دمکراتیک سیاسی داشته، پرولتاریا و توده‌های زحمتکش ستم دیده نتوانند حاکمیت خود یعنی دمکراسی واقعی را ایجاد کنند، اما، در عین حال یک جمهوری که زمینه‌های ساختاری برای انطباق با سیاست‌های متفاوت مبتنی بر سوسیالیسم و یا در جهت اقتصاد بازار و سرمایه‌داری نئولیبرال را داشته باشد، آیا در آن صورت نباید خواستار جمهوری شد؟

در واقع، مسئله حیاتی در این جا شناخت از این است که جمهوری به خودی خود یک سیستم غیر دمکراتیک نیست بلکه این مناسبات کالایی و استثمار سرمایه‌داری است که به آن محتوی ناعادلانه و نخه‌گرا می‌دهد، وگرنه رژیم انقلابی و واقعا دمکراتیک کمون پاریس، به گفته‌ی مارکس یک جمهوری بود. البته در نظام‌های جمهوری کنونی در غرب و به ویژه در آمریکا نابرابری و ناعادالتی اقتصادی/اجتماعی پیدا می‌کند ولی همان‌طور که اشاره شد به خاطر تسلط سرمایه بر تمامی شئون زندگی مردم و از طریق سلب آزادی، اختیار و توان مادی/سیاسی از آنها است که این سیستم اجتماعی در کلیت آن (و نه لزوما ساختار انتخاباتی جمهوری) به خود اشکال غیر دمکراتیک گرفته و مضمونی طبقاتی و استثمارگری بیار آورده است. آن چه که مهم می‌باشد این است که در رابطه با کشورهای توسعه یافته و بسته مثل ایران و عربستان سعودی، آیا تحول سیاسی در جهت جمهوری، حتی در چارچوب روابط سرمایه‌داری، حرکتی به جلو نیست؟ و آیا استقرار نظام‌های جمهوری دمکراتیک در کشورهای مثل برزیل، ونزوئلا و هندوستان برای جنبش‌های مردمی آزادی‌های عملی و ارتقای آگاهی سیاسی/اجتماعی به بار نیآورده است و آیا این که آنها حداقل از حقوق مدنی و حق تشکل و اعتراض برخوردار نیستند. مشخصاً در باره ایران آیا جنبش سوسیالیستی با طرح چه شعارها و اتخاذ چه سیاست‌های مبارزاتی و در همراهی با چه بخش‌هایی از جنبش مردم و تحت چه معیارهای اساسی می‌بایست به کارزار برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد شرایط متحول و پویای انقلاب برای پیشرفت به سوی سوسیالیسم اقدام نماید. اگر توافق بر این باشد که ساختار جمهوری به مثابه‌ی یک شکل مدرن انتخاباتی (یعنی رینای سیاسی) به خودی خود خصلت ارتجاعی و یا مترقی ندارد بلکه به مضمون اجتماعی حاکم یعنی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی بستگی خواهد داشت، پس آیا در چارچوب یک جمهوری لایبیک و دمکراتیک، جنبش چپ به مثابه‌ی دمکراتیک‌ترین بخش اپوزیسیون در صورت مقبولیت اکثریت مردم نخواهد توانست که برنامه‌های دمکراتیک در جهت سوسیالیسم را با مشروعیت افزون‌تری به جلو برد. نمونه‌های ونزوئلا و برزیل علی‌رغم تمامی کمبودها و تزلزل‌های حکومتی و دخالت قدرت‌های امپریالیستی (عمدتاً آمریکا) در پیش روی ما است. در این مورد دیدگاهی که وجود لیبرالیسم سیاسی را، در هر حال، مثبت ارزیابی می‌کند و جان راولز (15) (John Rawls) یکی از نظریه پردازان اولیه‌ی آن بوده واقعیات کنونی جوامع مدرن را به درستی ارزیابی می‌کند. بر اساس این تفکر، به خاطر وجود تنوع در اعتقادات مردم (فلسفی، ایدئولوژیک، مذهبی و غیره)، در صورت عدم جدایی این ارزش‌ها از مضمون حقوقی و موازین سیاسی دمکراتیک در جامعه، یعنی نبود یک قانون اساسی که بر پایه‌ی رعایت اصول جهانی حقوق بشر، علی‌رغم نظرات سیاسی/اجتماعی آنها به عنوان انسان‌های آزاد و برابر استوار باشد، اختلافات و نزاع‌های دایمی، که لزوماً ماهیت طبقاتی ندارند، برای نسل‌ها ادامه خواهد یافت. اما در حیطه‌ی موازین مشروع و مورد توافق اجتماعی اکثریت مردم یعنی یک قانون اساسی دمکراتیک که بر پایه‌ی حقوق برابر سیاسی (لیبرالیسم سیاسی) و نه بر مبنای یک سیستم ارزشی ایدئولوژیک، برقرار باشد، توده‌های مردم به عنوان شهروندان جامعه از توان و حق مساوی برای شرکت در تعیین سرنوشت سیاسی/اجتماعی برخوردار خواهند بود. در واقع، تنها از طریق آمادگی ذهنی و پشتوانه‌ی وجود روابط همبستگی‌آور و



میز گرد رادیویی

با شرکت خاتم یاسمین میظر و آقایان فریبرز رئیس دانا و محمدرضا شالگونی

پیرامون مسائل چند گانه : انرژی اتمی ، نقش اروپا و آمریکا ، خصوصی سازی ها و تاثیر آن بر اقتصاد کشور و

= بخش اول =

توضیح :

آقای سعید افشار یکی از برنامه سازان رادیو برابری اخیرا در میزگردی مشترک با خاتم یاسمین میظر عضو هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری و آقایان فریبرز رئیس دانا استاد دانشگاه ، کارشناس امور اقتصادی در ایران و محمد رضا شالگونی از کادرهای سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) پیرامون رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی ، برنامه هسته ای حکومت اسلامی و کشاکش غرب با آن ، خصوصی سازی ها و پیامد های آن بر اقتصاد ایران و زندگی مردم وپاره ای مسائل مهم دیگر صحبت داشتند.

هفته نامه راه کارگر به لحاظ اهمیت مطالب مطروحه در این میز گرد و نگاه شرکت کنندگان به مطالب مورد بحث ، طی چند شماره عین گفتگوها را با پاره ای تغییرات گفتاری به نوشتاری عینا ، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهد . خوشحال می گردیم که خوانندگان نشریه، پیرامون این سلسله مطالب رادیویی که به تازه گی در دستور کار ما جای گرفته ، نظرات پیشنهادی و انتقادی خود را با ما در میان گذارند .

هفته نامه راه کارگر

سعید افشار : ابتداء از مهمانان گرامی در این میزگرد تشکر می کنم و اولین پرسشیم را با یاسمین میظر در میان می گذارم . شما پیرامون برنامه هسته ای جمهوری اسلامی و کشاکش غرب با جمهوری اسلامی و پیرامون برنامه هسته ای ایران و بحث هایی که در این رابطه بوده است ، چگونه می اندیشید؟ خوشحال می گردیم که نظر شما را حول موارد فوق جویا شویم !

یاسمین میظر : همانطور که می دانید ، مذاکرات سه کشور اروپایی (فرانسه - آلمان - انگلیس) با ایران در این هفته ، عملابه نتیجه رسیده و آن عقب نشینی که پیش بینی می شد که جمهوری اسلامی انجام بدهد ، صورت گرفته است . از اول هم پیدا بود که ادعاهای جمهوری اسلامی برای اینکه ، پافشاری می کند و نمی خواهد بوش را بپذیرد ، بیشتر ادعا و شعار بود . اینکه آیا مذاکرات دیگری مثلا با در رابطه با نقش ایران در کنفرانسی برای آماده کردن عراق قرار است ، صورت بگیرد و این مذاکرات اخیر بخشی از آن هم بوده یا نه ، کسی نمی داند . چون نه جمهوری اسلامی چنین اطلاعاتی می دهد و نه کشورهای اروپایی که با جمهوری اسلامی مذاکره کردند . در اینجا بطور کلی دو مسئله مهم است :

۱ - میزان غنی سازی اورانیوم در ایران نوعی است که نشان می دهد ، فراق آنچیزی است که جمهوری اسلامی برای استفاده از نیرو گاه های اتمی دارد حول آن ادعا می کند !

۲ - علاوه بر این ، کل مسئله نیروگاههای اتمی در ایران، جدا از اینکه هر کشوری حق دارد ، سیاست انرژی اتمی خودش را تعیین کند و این از نظر پرنسیپ ، یک اصل قابل دفاعی است ، ولی در رابطه با ایران یا در نظر گرفتن اینکه ما با حکومت دیکتاتوری روبرو هستیم که به محیط زیست اهمیت نمی دهد ، به مسئله امنیت و بهداشت کارگران و کارکنان چنین مراکزی اهمیت نمی دهد و به خطرانی که ممکن است برای ساکنین مناطق نزدیک به چنین نیروگاههای ، ولو تصور کنیم که به بخش سلاح اتمی نخواهد رسید ، رژیم جمهوری اسلامی اساسا بر خورد درستی ندارد!

همین دو مورد ، کل این پروژه را خطرناک می سازد و تحت هیچ شرایطی قابل دفاع نیست . اما از سویی همین مسئله ، مانع ازاین نمی گردد که ما به سیاست جهان گستر ایالات متحده آمریکا و زورگویی کشور های اروپایی در منطقه ، انگشت نگذاریم . از طرف دیگر خود کارکرد همین جمهوری اسلامی است که نباید فراموش شود . جهان سرمایه باید به این سوال پاسخ دهد ، در همسایگی ایران ، کشور پاکستان ، علیرغم اینکه پیداست در میان نیروهای نظامی اش ، بنیاد گرایان اسلامی هم هستند ، از آنجا که کل دولتش در جنگ ترور ، همسو با سیاستهای ایالات متحده آمریکا است ، نه فقط سلاح اتمی دارد ، بلکه فروشنده یا بخش کننده این سلاح به بسیاری از کشورهای آفریقایی ، خاورمیانه هم بوده است ولی بنظر می رسد که ایالات متحده آمریکا تا این لحظه ، بر این واقعیت چشم فرو بسته است . از طرف دیگر اسرائیل در منطقه، سلاحهای اتمی بسیار زیادی دارد . بگفته خیلی از دیپلماتهای کشورهای اروپایی ، انبار اتمی اسرائیل ، بزرگتر و قویتر از خیلی از کشورهای است ولی همچنان مدعی است که چنین اسلحه هایی ندارد یا حتی نیروگاه ندارد و تاکنون یک بار ، بازرسی از طرف سازمان جهانی انرژی اتمی به مراکز اتمی اسرائیل صورت نگرفته است . در خلال طرح این مسائل چند گانه ، بر نامه اتمی کلا خطرناک است و به دلایلی که گفتم طبیعی است که همراه با مبارزه برای پایان دادن به کل برنامه انرژی اتمی در ایران ، باید مسئله خلع سلاح اتمی بعنوان یک خواست کلی ، همیشه مطرح باشد ، چرا که حضور این سلاح ها در منطقه و تملک آنها ، توسط اسرائیل ، کل منطقه را همیشه با خطرات بسیار جدی روبرو می سازد . من فکر می کنم : اگر کسانی بر این عقیده اند که داشتن انرژی اتمی در حقیقت برای دفاع از کشورشان ، دفاع از میهن شان ، همسویی دارد، در واقع از پروژه ای دفاع می کنند که در یک کشور دیکتاتوری ، خطرات جانی ، مالی و خطر زیست محیطی جدی برای ساکنینش را نادیده می گیرند و سخت در اشتباه کامل بسر می برند!

سعید افشار : آقای محمد رضا شالگونی شما نیز نظراتان را در مورد برنامه هسته ای رژیم جمهوری اسلامی و ماجرا هاییکه برسر برنامه هسته ای بوده از قبیل فتنار غرب بر رژیم ایران ، کلا این جریان را چگونه می بینید ؟

محمدرضا شالگونی : واقعیت این است که ، دست یافتن جمهوری اسلامی ایران به سلاح هسته ای ، موقعیت این رژیم را از نقطه نظر بین المللی تقویت می کند ، یعنی آسان نیست یک دولتی را که به سلاح هسته ای دست یافته ، خیلی زیر فشار بین المللی گذاشت . هرچند که دمای فشار بین المللی بر ایران تعیین کننده نیست . مثلا پادمان نرفته که شاه از حمایت کامل بین المللی آمریکا و اروپا هم شوری و چین

ای ، انرژی گازیانه ای و غیره ، حق ملت ایران بود و هنوز هم است که چنین کند !

همچنین حق ملت ایران است که از دستاوردهای علمی در زمینه های هسته ای برخوردار بشود . اما در عین حال در میان کسانی جای ندارم که « مطرح می کنند که چون اسرائیل اتمی است و بمب اتمی دارد ، اینها هم باید بمب اتمی داشته باشند » بگمان من ، عملکرد جنایتکارانه یک دولت، نباید توجیهی برای به خطر انداختن عملکرد های متقابل برای دولت دیگر باشد . در این زمینه - من به سیاست موازنه منفی اعتقاد دارم - یعنی در این شرایط ، بهترین کار این بود که در یک سطح مبارزه جهانی بویژه از خاستگاه ملی و خاستگاه اراده مردم ایران در جهت همدلی با مردم صلحدوست جهان بر خلع سلاح اتمی اسرائیل فشار وارد کنیم . برای بر ملاء کردن ماهیت میلیتاریستی و ماهیت عملکرد امپریالیستی اسلحه سازی غرب فشار بیاوریم . برای این نیروگاه هائیکه در جهان می سازند که تماما مبتنی بر منافع فراملیتی ها و شرکت های انحصاری است ، فشار مضاعف آوریم . چرا که تمامی اینها هر کجا که لازم باشد، اعم از زمینه های صلح ، توسعه و غیره همدگر را نادیده می گیرند و زمین های صلح ، توسعه و غیره همدگر را همواره به هیچ می گیرند ، بدین خاطر جمعی مردم جهان را همواره به هیچ می گیرند ، بدین ترتیب با توجه به داده های پیش گفته، گمان می کنم : در ایران آن ارتباطات دمکراتیک ، آن برخورداری از آراء و اندیشه دیگر اندیشیان وجود ندارد که این فکر ایجاد شده و من این فکر را چندان بی پایه نمی بینم که فعالیتهای هسته ای ایران فقط محدود به نیروگاه نیست و بر اساس استراتژی مستقل انرژی شکل نمی گیرد بلکه برای استفاده از این انرژی در خدمت سلاح های اتمی بهره می گیرند . حال اگر چنین باشد، دولت جمهوری اسلامی کاملا اینجا نفع می برد ولی افکار عمومی و بویژه دولتهای جهان (غربی و آمریکا) مایل هستند که این اتهام را جدی و پا بر جا نگه دارند . واکنش دولت ایران در این زمینه کاملا غیر قابل دفاع بوده است بدین ترتیب هیچ شرایطی ایجاد نکرده است که این نارضایتی و ناراحتی و حتی نا خاطر جمعی ، افکار عمومی جهان از بین برود . حالا اگر خود انرژی اتمی را در نظر بگیریم ، در حوزه های دیگر ، در زمینه حقوق بشر ، در زمینه مخالفان خارج از کشور و غیره و . . . این تردید وجود دارد ، حتی اگر این تردید ، پایه مادی نداشته باشد ، حالا من نمی دانم که پایه مادی دارد یا ندارد . اما بنظر می رسد که عملکردها و سیاست های دولت جمهوری اسلامی ، طوری است که خیلی ها و از جمله خودم را همبنطور را به تردید می کشاند!

لذا اگر قرار بود استفاده صلح آمیز باشد باید از انرژی هسته ای راه و مسیر دیگری را برای نیروگاههای برق در پیش می گرفتیم ! از اینرو گمان می کنم : اولاً واکنش خیلی سریعی بود که سه کشور بزرگ اروپایی (فرانسه ، آلمان ، انگلیس) اعلام داشتند : تعلیق نامحدود غنی سازی اورانیوم را از برنامه هایشان حذف کردند یعنی اینکه ، می پذیرند تا یک مدت معینی دولت جمهوری اسلامی ایران غنی سازی را متوقف بکند ولی به هیچ وجه نگفته اند که اگر ازان مدت بگذرد، سراغ ایران نمی آیند . حالا فرم مذاکره و گونه زمانبندی شان را هم دارند تغییر می دهند .

پرسیدنی است چرا این کار را می کنند ؟ بنظرم : این اولین نشانه های بقدرت رسیدن بوش رئیس جمهور آمریکا بعد از انتخابات ایالات متحده آمریکا در زمینه مسائل ایران بوده است ، آنهم از سمت اروپا شکل گرفته است ، بخاطر اینکه می دانستند ، احتمالا انتخاب مجدد بوش در آمریکا ، با توجه به وعده های که او برای سخت گیری در مورد سیاست انرژی اتمی در ایران داده است . که من - اینگونه مداخلات را ماهیتا امپریالیستی می دانم - ولی عملکردهای دولت ایران ، طوری است که این کشاکش را غیر قابل دفاع می کند! از اینرو با توجه به اینکه ممکن بود، بوش وارد عملیات سریع گردد ، فرانسه موقعیت اش را از دست بدهد و دولت ایران نیز فشارهای بوش را بپذیرد و سه دولت اروپایی (فرانسه _ آلمان _ انگلیس) در این میان موقعیتشان را از دست بدهند ، آنان مشترکا این امتیاز را به ایران دادند و غنی سازی را برای مدت نامحدود، حذف و برای مدت معلوم در دستورکار قرار دادند . من گمان می کنم : رویهم رفته رژیم جمهوری اسلامی هم این امتیاز را احتمالا از دست نخواهد داد.

میز گرد رادیویی

برخوردار بود ولی انقلاب ایران تمام بساطشان را بهم ریخت ! نتیجه اینکه مردم ایران تعیین کننده اند ، با این همه بنظر همه این فشار بین المللی مهم است ولی تا به حال هیچ رژیمی نتوانسته از سلاح هسته ای در رابطه با مردم خودش استفاده کند، در ایران هم همینطور است . برای مردم هم مسئله پیچیده ای در کار نیست ولی برای خود رژیم چرا ، موقعیت آنها را تحکیم خواهد کرد . مسئله دیگر آمریکاست - همانطوریکه رفیق یاسمین گفتند - در واقع مسئله آنها این نیست که سلاح هسته ای در بین نیست ، آنها خیلی عریان تر هم دارند ، می گویند: که اسرائیل سلاح های هسته ای اش در واقع طبق ارزیابی کارشناسان حتی از انگلیس و فرانسه هم بیشتر است ، با هند و پاکستان که قابل مقایسه نیست ، ولی آنجا اصلا کسی صحبتش را نمی کند ، اسرائیل حق دارد که هر چیزی داشته باشد . پاکستان که حالا به سلاح هسته ای دست یافته و از آن در ارتش خود که بنیادگرایان مذهبی در آن نفوذ داشته اند ، حتی سوء استفاده های قطعی در جهت فروختن به این و آن هم شده است - ماجرای عبدالقدیرخان که یادمان نرفته است - می بینیم که پاکستان هم حتی مسئله ای برای اینها (آمریکا و غرب) نیست در حالیکه اگر خطر هسته ای می بود ، اینها نقدا می بایستی به آنجا ها فشار می آوردند . ولی واقعیت این است که ، همه اینها در اینجا طرحی دارند ، همانطوریکه حالا معلوم شده در عراق اصلا « صدام حسین » چیزی نداشته و هیئت حاکمه آمریکا این را می دانسته ، آنها این ادعا را بهانه قرار دادند تا به عراق حمله برند تا این کشور را اشغال کنند!

در ایران هم ماجرای انرژی اتمی وسیله ایست برای فشار آوردن بر این مسئله تا بتوانند سلطه خودشان را وارد آورند و این حکومت را بی ثبات کنند - خوب ما از بی ثبات شدن این حکومت ، نگرانی به خود راه نمی دهیم و نگرانش نیستیم - نگرانی مان از این است که ، شعاع العمل آمریکا در ایران گسترش پیدا کنند . در واقع مردم ایران ، درون قفس هیولای وحشت گیر کرده اند ، مسئله عبارت از اینست که : قدرت بیان و قدرت اراده مردم ایران ، وسیله می گردد تا این دو یعنی (۱ - کلیت رژیم اسلامی ۲ - سرمایه داری غرب و آمریکا) را عقب راند تا خود مردم بتوانند برای سرنوشت شان تصمیم بگیرند و این امر مهمی است که باید همه ما به آن توجه داشته باشیم !

سعید افشار : آقای رئیس دانا در این میزگرد با دوستان ما از انتخابات آمریکا شروع کردیم ، تاثیر آن بر اوضاع ایران و تحولات آتی ایران و ماجرای برنامه هسته ای اتمی ایران رسیدیم - شما در ایران زندگی می کنید و این بحث ها را از نزدیک دنبال کردید - دیروز هم که بحث مذاکرات انرژی اتمی ، بین دولتهای اروپایی و نمایندگان جمهوری اسلامی بود . آقای دکتر پرسشیم این است که : شما کلا بحث های پیرامون انرژی هسته ای را چگونه می بینید ؟

فریبرز رئیس دانا : غرض شود من در میان کسانی جای دارم که معتقد هستند: استراتژی انرژی را هر ملتی باید خودش انتخاب بکند و مداخله امپریالیستی و بیگانه را بر نمی تابد ، این در مورد استراتژی انرژی . اما باز هم در میان مردمی جای دارم که گمان می کنم که نگرانی از به خطر افتادن صلح جهانی ، حق همه مردمان و ملت ها و آحاد بشری است و اگر این نگرانی شکل می گیرد، باید به این نگرانی ، امروز جامعه بشری پا سخ بدهد و اگر کسانی مانع این پاسخگویی می شوند ، در واقع کسانی هستند که صلح و امنیت بشری را بخطر می اندازند و دستگاههای ضد انسانی را در راه منافع سیاسی خودشان مطرح می کنند.

حالا بعد از این پیش فرض ها ، می خواهم عرض کنم : اگر ملت ایران در شرایطی می بود که از حقوق دمکراتیک برخوردار بود و می توانست بر اراده و منافع خودش تصمیم بگیرد ، این حقیقت بود که استراتژی انرژی اش را تعیین بکند . انرژی هسته



میز گرد رادیویی

پیام اتحاد چپ کارگری ایران

به چهارمین نشست اتحاد انقلابی

نیروهای کمونیست و چپ ایران

نظریه تلاش اتحاد چپ کارگری ایران برای کمک به متحد شدن فعالین چپ و کارگری در داخل و خارج از کشور، برای چهارمین نشست شما نیز موفقیت آرزو می کنیم . تجربه شما در اتحاد نیروهای انقلابی تحقیقاً، سهم دیگری از تلاش برای پاسخ یابی به نیازهای عمومی و حیاتی مرحله کنونی حرکت فعالین جنبش انقلابی و کارگری کشورمان است . اینگونه تجارب هر چند راه گشای فعالیت بخش وسیعی از فعالین چپ و کارگری در راستای استراتژی حکومت کارگری نباشند ، اما درسهای آن بطلان و بن بست اتحاد های بی پایه ی مصنوعی را عیان می سازد و یکبار دیگر نشان می دهد که یکی از موانع جدی پیشروی اتحاد های در خود ، همانا طرح اصول و قضایای متناقض در روند سازمانیابی هاست ، اصولی که با خصلتی مقدس در هاله ی اتحاد پیچیده شده اند، ولی در عمل تفرقه و شکاف های درونی نیروها را دامن زده اند. این حقیقت ، البته، نه نشانه ی شکست گرایشات همروند و اتحادهای واقعی ، بلکه نشانه ی اهمیت بررسی و بازبینی مجدد و انطباق مبانی سیاسی و عملی و ساختارهای تشکیلاتی با شرایط واقعی و نیازهای مرحله کنونی جنبش چپ و کارگری است .

اتحاد چپ کارگری ایران بار دیگر مراتب همبستگی و حمایت از تلاشهای فعالین و شرکت کنندگانی در نشست را برای تقویت گرایشات کارگری _ سوسیالیستی اعلام می دارد و در عرصه همکاری های مشترک ، برگسترش اتحاد نیروهای همروند و معطوف به قطب کارپرعلیه سرمایه تاکید نموده و در مرحله کنونی که شکل گیری جدید صفتبندیهای سیاسی در حال شدن می باشد ، از هرگونه همفکری و همراهی فعالین چپ و کارگری بمنظور رهیافت انقلابی و جسورانه استقبال می نماید.

با درود و احترام

هیات هماهنگی اتحاد چپ کارگری ایران

10 نوامبر 2004

سعید افشار : آقای رئیس دانا ، اساسا این بنفع ملت ایران نیست که کل پروژه برنامه اتمی را رها بکنند ؟

فریبرز رئیس دانا : من پیشتر گفتم : منافع ملت ایران بر اساس اراده ملت ایران شکل می گیرد . من و شما می توانیم ، تعیین کنیم در چه زمینه هایی ، می توانیم اظهار نظر کنیم ، در چه زمینه هایی منافع ملت ایران را ضروری بشناسیم . اما یادمان باشد ، ملت ایران که ما صحبتش را می کنیم ، باید بدانیم از چه کسانی صحبت می کنیم ؟ از چهار ونیم میلیون بیکار؟ از هفت و نیم میلیون کارگر؟ از سه میلیون و چهار صد هزار زارع کم توش و توان ؟ یا از معلمان و سربازان نیروی انتظامی که در سطح پائین قرار دارند یا از سرمایه داران و دلالان و سودا گران ؟ این منافع را باید دقیق توصیف کنیم ! روشن کنیم این منافع بر اساس آرایه بندی طبقاتی است یا نه !

اما اگر پدیده ای به نام حاکمیت ملی ، اراده ملی در چهارچوب این موازین نه در چهار چوب اسطوره های تاریخی بلکه دقیقاً در چهارچوب این موازین آنهم بطور عینی و اجتماعی تعریف بکنیم ، آن زمان این منفعت شکل می گیرد که :

۱ - محاسبات اقتصادی و سیاسی کافی صورت گرفته باشد تا معلوم بدارد، آیا انرژی هسته ای به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه است ؟ من به عنوان یک اقتصاد دان می گویم : مقرون به صرفه است.

۲ - اما اگر این فعالیت ها ، ما را آماج موشک ها و تهاجمات صهیونیستی و امپریالیستی قرار می دهند، خوب همه هزینه های شما با ریسک بالا ، دود و نابود می شود ، پس مقرون به صرفه نیست . وضعیت فعلی که شما دارید صحبت می کنید ، ما را مخاطره آمیز کرده است . ما را در آماج این و آن قرار داده است ، صهیونیسم جلوه ای بسیار و بسیار هار و تهاجمی دارد ، امپریالیسم آمریکا در عصر نوکانها ، حالت تهاجمی دارد و به دنبال بهانه می گردد .

اما از طرف دیگر ، من بویژه تاکید و پافشاری می کنم : در عصر جهانی سازی که امپریالیسم ، جلوه های اصلی و چهره های واقعی خودش را نشان می دهد ، این حق ملیت هاست ، آنهم ملتی که ملت باشد ، ملتی که اراده اش را در جنبش دمکراتیک بتواند مطرح کند . حق ملیت هاست که استراتژی ملی شان را خودشان ، تعیین کنند . گاهی اوقات برای این حرف حتی می توان هزینه های را تحمل کرد . اما گاهی اوقات هم بهتر است این حق را به تاخیر انداخت . اما باید پرسید : چه چیزی این معیار ها را تعیین می کند ؟ چه چیزی این تصمیم را به تعلیق می اندازد؟ بنظرم پاسخ این است : خود اراده مردم . تا زمانیکه مردم در صحنه نیستند و با دگراندیشانشان ، مبارزانشان ، فعالانیشان همسویی و همدلی ندارند - حالا با اختلافات نظر های گوناگون - در واقع منافع ملت ، درست تشخیص داده نمی شود و منافع ملت ، اسیر تصمیم قدرتهایی قرار می گیرد که خودشان ، در این میان منافع ویژه دارند و نمی توانند، خودشان را همسو با منافع ملی به معنای منافع گروههای اجتماعی تعریف کنند !!

(ادامه دارد)